



ترجمه پژوهی قرآنی

نوشتۀ: حسین عبدالرؤف

بخش سیزدهم | ترجمه و تحریر: بهاء‌الدین خرمشاهی

عناصر بافتاری بلاغی

با عرضه مثالهایی از مقال قرآنی، روشن خواهیم ساخت که آرایه‌ها و مجازهایی که به فراوانی در قرآن به کار رفته است همچون سازه‌های پیونددهنده‌اند و به سراسر بافت آن، تعالی ادبی می‌بخشند. آرایه‌ها، نظیر تکرار تأکیدی و تقارن در حکم «زیرساخت بلاغی» هستند (Langacre 1983:26) که صاحب اثر به کار می‌برد تا خواننده / شنونده نکات مهمی را که در متن آمده از دست ندهد. مجازها را می‌توان «صور تنوع قاموسی که از سه پیوند معنایی اساسی یعنی اتقان، مصداق (یا تمديد) و افزایش، ناشی می‌شود، انگاشت» (Halliday 1985:320). بدون آنها متن مبدأ دیگر قرآن نخواهد بود، حتی متن متعالی هم نخواهد بود، بلکه بدل به متن ادبی ساده‌ای می‌گردد.

زبان به عنوان رسانه اندیشه و ارتباط افکار، ریشه در فرهنگ دارد. با در دست داشتن عناصر بلاغی / ادبی محدود به قول مالینوفسکی (Malinowski 1923) هدف از ترجمه علمی به دست دادن معادل تقریبی نیست که فقط به کار اهداف عملی می‌آید، بلکه بیان دقیق این هدف است که آیا واژه‌ای در زبان مقصد [در این کتاب مراد زبان انگلیسی است] وجود دارد که معادل مفهومی باشد که لااقل کما بیش برای انگلیسی‌زبانها [و توسعاً زبانهای دیگر] مانوس باشد، یا آیا کاملاً مفهوم موجود در زبان بیگانه را پوشش می‌دهد. چنین کلماتی نه با

آوردن معادل خیالی شان - از آنجا که معادل واقعی پیدا نمی‌شود - قابل ترجمه به انگلیسی‌اند، بلکه با توضیح معنای هر یک از آنها به مدد شرح قوم‌شناختی، جامعه‌شناختی، فرهنگ و سنت جامعه مخاطب.

چگونه ممکن است که ترجمه ما بتواند شکافی را که بین واژگان و اصطلاحات زبان مبدأ و مقصد است، پُر کند، یا به تعبیر دیگر «فاصله ذی ربط را که از ناهمگونی بین متن و فرامتن مربوط به آن پدید آمده، هموار گرداند» (Gutt 1983:33) تا فی‌المثل تشبیه زیر را مفهوم سازد:

«وَ الْأَقْمَرِ قَدْرَ نَاهُ مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ» (سوره «یس» آیه ۳۹). (و ماه را نیز منزلگاه‌هایی مقرر داشته‌ایم تا [در سیر خویش] همچون شاخه خشکیده دیرینه [درخت خرما] باز گردد).

در اینجا کلمه «عرجون»، که مشبّه به یک کلمه‌ای است، به چند کلمه که جمله وصفیه است، برگردانده شده و کلمات این عبارت همه لازم است تا آن را در محیط و موقعیت اصلی آن بنشانند. (Hatim and Mason 1990:36). این همان چیزی است که مالینوفسکی (Malinowski 1923:306) به آن «سیاق موقعیت» یا اردمان (Erdmann 1922 cf. Firth 1953:10) «معنای سیاقی» می‌گوید. به گفته نیومارک (Newmark 1974:64). ترجمه عبارت به عبارت یا نقل به معنا (= Paraphrase)، آوردن مترادف‌های گسترده و لاجرم توسعه دادن و گسترده‌سازی متن اصلی است. این امر وقتی موجه است که یک کلمه یا تعبیر فرهنگی، سنتی و غیره قابل ترجمه به شیوه دیگر نباشد. آری، «نقل به معنا» به دلایل ارتباطی، مفید است، تا به مترجم مدد رساند که پیام متن مبدأ را پا به پای آن برای خواننده زبان مقصد پیش ببرد. حتی بدین شیوه آیا مخاطبان زبان مقصد می‌توانند تصویری از آن چیز [عرجون]، جا و مکان آن، شکلش، رنگش، زمانه و زمینه‌اش داشته باشند؟

اسد (Asad 1980:677) و پیکتال (Pickthall 1969:452) برای این کلمه، از ترجمه کلمه به کلمه، استفاده کرده‌اند. معادل عبدالله یوسف علی برای این کلمه مناسب است یعنی (date-stalk). اما متأسفانه پیکتال کلمه نامناسب یعنی palm-leaf به معنای لیف خرما که معادل عربی آن «سعه» است آورده که به کلی با (معنای) عرجون در عربی فرق دارد. بنابراین ترجمه ارتباط‌گرا، راه چاره خوبی است؛ چرا که مترجم در این شیوه می‌کوشد معنای سیاقی

ترجمه پژوهی قرآنی ۱۰۹ □

دقیق کلمه یا تعبیر اصلی را به نحوی برگردانند که هم محتوا و هم لفظ به آسانی برای خوانندگان زبان مقصد قابل پذیرش و قابل فهم باشد» (Newmark 1988:47). در هر حال تصویر و تصور «عرجون» همچنان برای مخاطبان و فرهنگ زبان مقصد غریب است، و آنان معنای این کلمه را به حدس و تقریب و ناروشن در می یابند (قس با: Newmark 1988:168).

در موردی دیگر با محظور دیگر در یکی از مبالغه‌های قرآنی مواجه می‌شویم:

«إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتِّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ» (اعراف، ۴۰)، (کسانی که آیات ما را دروغ انگاشتند و در برابر آن تکبر ورزیدند، درهای آسمان برآنان گشوده نگردد، و وارد بهشت نشوند مگر آنکه شتر وارد سوراخ سوزن شود...) (کتاب پیشین، ص ۳۵۱). در اینجا نیاز هست که به سیاق فرهنگی متن توجه شود،

یعنی پس زمینه ایدئولوژیکی که در برابر آن می‌توانیم متن اصلی را ترجمه کنیم. به گفته گوت (Gutt 1988:29) موفقیت در برقراری ارتباط، عمیقاً منوط است به اخذ و اقتباس محتوا، و هرچه مناسب‌تر و مفهوم‌تر، رساندنش به مخاطبان زبان مقصد آسان‌تر.

مقصود او از اخذ و اقتباس محتوا، رساندن حقایق به شیوه‌ای است که به نحو بهینه با سیاق زبان مقصد مناسب باشد. البته گفتنی است که راهبرد گوت در هیچ یک از ترجمه‌های قرآن که تاکنون پدید آمده، به کار بسته نشده است.

کلمه، قدرت خاص خود را دارد (Malinowski 1923:322). از طریق همین «قدرت» است که به اعتقاد ما، پدید آوردن بافت بلاغی / ادبی تحقق می‌یابد. با مثالی از یک استعاره قرآنی این مفهوم روشن‌تر می‌شود:

«وَفِي عَادٍ إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ»، (سوره ذاریات، ۴۱) (و در مورد عاد، آنگاه که بر آنان بادی سترون فرستادیم). (متن پیشگفته، ص ۱۴۲۶). در اینجا کلمه استعاره «عقیم» / سترون که به devastating (ویرانگر) ترجمه شده است، به چشم نمی‌آید؛ زیرا مترجم انگلیسی کلمه قاموسی عادی انتخاب کرده است بدین سان بافت بلاغی آسیب دیده است.

ترجمه تحت اللفظی عقیم، که «نازا» (sterile) است معنای متن مقصد را نامناسب تر می‌سازد؛ چرا که عرفاً چیزی به نام «بادِ نازا» نداریم. به گفته نیومارک «مترجم چه بسا استعاره‌ها را به معنای ساده فرو می‌کاهد به جای آنکه آن را در زبان دوم بیافریند» (Newmark 1976:43). معنای کامل یک کلمه همواره سیاق گرایانه (contextual) است و هیچ گونه معناپژوهی، جدا از سیاق کامل را نمی‌توان جدی گرفت (Firth 1935:7). بنابراین توجه به سیاق یک موقعیت، برای فهم کلمات، امری ناگزیر است (Malinowski 1923:307). مترجم توانا، اندیشه‌ها را ترجمه می‌کند نه ظاهر کلمات را؛ یا به تعبیر دقیق‌تر، مترجم کلماتی را که در سیاق خاص قرار دارد، ترجمه می‌کند. (Newmark 1974:67). در چنین سیاقی، کلمه استعاری عقیم به کار رفته؛ زیرا قوم عاد امیدوار بودند که باد می‌وزد و بر فراز دشت‌ها و مزارع آنان ابر می‌آورد و از ابر باران فرومی‌ریزد، که چشم‌به‌راهش بودند، و کشتزار غلات آنان را آبیاری می‌کند. حال آنکه به جای آن، باد هیچ ابری و بارانی به دنبال نداشت، و بدل به توفانی شد که آن قوم و خان‌ومانشان را نابود کرد. به این دلیل، در قرآن به آن «باد سترون» گفته شده، چرا که بادی بود که هیچ هوده‌ای نداشت. هیچ یک از ترجمه‌های اسد یا پیکتال ناظر به این معنای نهانی و تداعی‌گر و سیاق‌گرایانه عبارت استعاری قرآنی نیست؛ زیرا اسد (Asad 1980:805) عقیم را «ویرانگر زندگی» (life-destroying) و پیکتال (Pickthall 1969:542) آن را «مرگبار» (fatal) ترجمه کرده است. لذا عجیبی نیست که به علت ناهمگونی هنجارهای اجتماعی - فرهنگی و تفاوت زمینه‌های فرهنگی موجود بین عربی و انگلیسی به ترجمه نامعادل (non-equivalent) در متن مقصد برمی‌خوریم.

باری، در روند ترجمه، بعضی از ویژگیهای بلاغی / ادبی می‌تواند حفظ شده، و به جای ویژگیهای ادبی زبان مقصد بنشینند، و بعضی نمی‌توانند. همین است که مکرر گفته‌ایم ترجمه‌پذیری قرآن به هر زبانی، حدی دارد.

اینک به عنوان نمونه، بعضی از مواردی را که ترجمه‌پذیری امکان دارد، عرضه می‌داریم

از جمله:

(۱) تهکّم (طعنه) در مورد زیر:

«ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ» (دخان، ۴۹)، [به دوزخی گویند: بچش که تو گرانقدر

گرامی هستی] (ترجمه انگلیسی‌اش در متن پیشین، ص ۱۳۵۲).

ترجمه‌پژوهی قرآنی □ ۱۱۱

کلمات «العزیز الکریم» در ترجمه به صورت mighty, full of honour حفظ شده است. بدین سان اثر بلاغی شبیه به متن اصلی، در ترجمه ملاحظه می‌شود. (۲) نقیض یا طباق. این نیز عنصر بلاغی عطف‌داری است که رساندن آن در زبان ترجمه (مقصد) امکان‌پذیر است.

«هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ» (حدید، ۳) (اوست اول و آخر و ظاهر و باطن) (ترجمه انگلیسی‌اش در متن پیشگفته، ص ۱۳۵۲).

(۳) عکس / قلب این شیوه بیان در بعضی آیات قرآنی ملاحظه می‌شود، و ترجمه‌پذیر است: «يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ» (سوره روم، ۱۹)، (زنده را از مرده برمی‌آورد، و مرده را از زنده)، (ترجمه انگلیسی‌اش در متن پیشگفته، ص ۱۰۵۵). در این ترجمه زوجهای معکوس زبان مبدأ (المیت / الحی) به صورت زوجهای معکوس / مقلوب زبان مقصد، living و dead/living برگردانده شده است.

(۴) تکریر / تکرار. این راهبرد متن - ساز بارها و بارها در قرآن به کار رفته است. تکرار نه صرفاً به خاطر نیاز به آفریدن الگوهای آوایی برای درگیر کردن و تشویق خواننده به جستن و یافتن نظرگاه مناسب، بلکه همچنین برای تأکید و تقویت معانی خاص هم به کار رفته است. تکرارها لایه‌های عمیق‌تری از معنا پدید می‌آورد که طرح معنایی کلی متن را تقویت می‌کند. آری در حکم راهبرد بلاغی و مؤلفه‌ای ضروری در برانگیختن ذوق مخاطب است. (نگاه کنید به: McCarthy and Carter 1994:148). تکرار، عنصر بلاغی انسجام‌بخشی است که در ترجمه محفوظ می‌ماند:

«فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا. إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا». (سوره شرح / انشراح، ۵-۶). (بی‌گمان در جنب دشواری، آسانی است. بی‌گمان در جنب دشواری، آسانی است). (ترجمه انگلیسی در منبع پیشگفته، ص ۱۷۵۵). در این مورد عناصر معادل مکررها با حفظ ساختار آنها در ترجمه ظاهر می‌گردد.

قرآن همچنین از ردّ العجز علی الصدر [آوردن کلمه / عبارت پایانی در آغاز] به عنوان مؤلفه شبیه به تکرار هم که کارکردی مشخص و اندکی متفاوت دارد استفاده می‌کند. ردّ العجز نوعی تکرار بلاغی یک صوت یا عنصر قاموسی است که در میانه یا پایان ساختار به کار می‌رود، مانند نمونه زیر:

□ ۱۱۲ ترجمان وحی

«قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ. اللَّهُ الصَّمَدُ»، (سوره اخلاص، ۱-۲)، (بگو او خداوند یگانه است. خداوند مهتر [بی نیاز]). در اینجا کلمه الله / خداوند ابتدا در میان یک آیه و سپس در آغاز آیه بعدی آمده است.

(۵) مبالغه. از جمله در این عبارت قرآنی:

«ظَلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكَدْ يَرَاهَا»، (سوره نور، ۴۰) (تاریکیهایی توبر تو، چون دستش را برآورد، چه بسا نبیندش). (ترجمه انگلیسی در متن پیشگفته، ص ۹۱۰). در اینجا هم ترجمه عبارت مبالغه آمیز - که کسی دستش را دراز کند آن را نبیند - در ترجمه بتمامه می آید.

(۶) تصویرسازی و تشبیه تمثیلی. از جمله در آیه زیر:

«يَوْمَ تَرُؤُنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمَلٍ حَمْلَهَا وَ تَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَ مَا هُمْ بِسُكَارَى وَ لَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ». (سوره حج، آیه ۲). (روزی که در آن ببینید هر زن شیردهنده‌ای از نوزاد شیریش غافل شود و هر زن آبستنی [بی اختیار] وضع حمل کند و مردمان را مست بینی، حال آنکه مست نباشند، ولی عذاب الهی سخت و سنگین است). (ترجمه انگلیسی، همان، ص ۸۵۰).

(۷) تکرار اشتقاقی. مراد از این کاربرد، تکرار عنصر یا عناصری بلاغی در قرآن برای نشان دادن التزام یا انسجام قاموسی است. یعنی به کار بردن عناصر قاموسی‌ای که از نظر صرفی از ریشه واحد اشتقاق می‌یابند ولی نقش دستوری متمایز دارند. مانند مثال زیر:

«فَمَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَ لَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ إِلَّا خَسَارًا» (سوره فاطر، آیه ۳۹)، (پس هر کس کفر ورزد، کفرش به زیان اوست، و کافران را کفرشان در نزد خداوند جز نفرت نیفزاید، و کافران را کفرشان جز زیان نیفزاید). [برای ترجمه انگلیسی‌اش نگاه کنید به ترجمه پیکتال 1969:448].

و چنان که در ترجمه فارسی هم ملاحظه می‌شود، کَفَرَ و كُفِرَ و كُفْرٌ و کافرین که با هم اشتقاق دارند با هم و مکرر در ترجمه به دقت ظاهر شده‌اند.

(۸) سؤالهای بلاغی. در قرآن کریم بارها و بارها وجه سؤالی به عنوان نوعی احتجاج آمده است. در مجموع ۳۳ نوع از سؤالهای بلاغی در قرآن به دلایل بیانی مختلف آمده است، از جمله برای تحقیر، سرزنش، اظهار شگفتی و غیره. نمونه‌ای از سؤال بلاغی برای شگفتی در

ترجمه‌پژوهی قرآنی ۱۱۳ □

عبارت قرآنی زیر آمده است:

«وَقَالُوا مَا لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ». (سوره فرقان، آیه ۷). (این چه پیامبری است که غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود؟). و ترجمه آن که حاکی از اظهار شگفتی است در سؤال بلاغی، در زبان مقصد به روشنی آمده است.

۹) تشبیه. این شگرد به عنوان سازه‌ای بلاغی و بلاغت‌افزا وسیعاً در قرآن به کار رفته است؛ از جمله در این عبارت:

«كَأَنَّهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ»، (سوره الرحمن، آیه ۵۸)، (گویی آنان یاقوت و مرجان‌اند). (ترجمه پیکتال در ص ۱۴۸۰ آمده است). در ترجمه فارسی «گویی» و در ترجمه انگلیسی ادات Like که ادات تشبیه‌اند آمده است. و اینها در برابر «ک» در زبان اصلی است.

۱۰) ذکر کل و اراده جزء. این نوع کاربرد در قرآن فراوان نیست. یک نمونه از آن: «جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ» (سوره نوح، آیه ۷)، (انگشتانشان را در گوشه‌هایشان می‌گذارند). [ترجمه پیکتال، ص ۱۶۱۴] که در اینجا مراد از انگشت [یا در انگلیسی *finger*] بخشی از آن یعنی نوک یا سرانگشت، و نیز مراد از گوش، فقط سوراخ آن است. باری، انواع دیگر سازه‌های بلاغی به این سهولت در ترجمه‌ها ظاهر نمی‌گردد، و بدین سان ترجمه کم می‌آورد. یا به تعبیر دیگر ترجمه پایاپای ممکن نیست؛ از جمله در این موارد:

۱. واج‌آرایی [یا توزیع / هم‌حرفی / نغمه حروف] که در کاربرد آن حرفی واحد در آغاز - یا میانه حروف و کلمات - تکرار می‌شود؛ چنان که در این مورد:

«نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ» (کهف، ۱۳)، (ما داستانشان را به راستی و درستی بر تو می‌خوانیم). در اینجا حرف نون در آغاز سه کلمه آمده است، و امکان آن در ترجمه منتفی

نیست، اما معمولاً نمی‌تواند ظاهر شود. [یک مثال معروف دیگر در این مورد:]

«كَيْ نَسِيحَكَ كَثِيرًا. وَ نَذُكَّرَكَ كَثِيرًا. إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا». (سوره طه، آیات ۳۳-۳۵) که در آنها هشت بار حرف کاف، واج‌آرایی شده است و ظاهر کردن آن، یا حرفی دیگر در ترجمه قریب به محال است. یا مورد دیگر:

«إِذْ أَوْىٰ الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ» (سوره کهف، آیه ۱۰)، (چنین بود که جوانمردان به غار پناه بردند / در غار مأوا گرفتند). در این مورد هم حرف الف / همزه پنج بار رخ نموده است.

۲. سجع [یا فاصله / ایقاع]. این آرایه مرموزترین و نیرومندترین جاذبه قرآن کریم است و عنصر عمده بلاغی است. هرچند به آسانی قابل شناسایی است، ولی حساس تر و ظریف تر از آن است که در زبان مقصد بازآفرینی شود. [اگر چه ترجمه مسجع از قرآن، با سجعهایی غیر از آنچه در اصل آمده منتفی نیست، ولی می توان گفت که در زبانهای اروپایی و حتی زبان فارسی - که سابقه و نمونه های بسیار از مسجع نویسی دارد - خارق العاده است و به عمل درنیامده است]. «این آرایه یکی از دشوارترین آرایه های غیر قابل ترجمه یا معادل آوری است» (Hayes 1975:839)، چرا که سجع / فاصله نوعی وزن است یا فراز و فرودی است که در بلندخواندن آشکار می گردد، و لذا زبان - مند است. سجع / فاصله، سرنمون آواشناختی و ویژگی بلاغی مقال قرآنی است. از رهگذر سجع است که قرآن به خوش آوایی می رسد. هم صامت ها و هم مصوت ها به پدید آمدن سجع مدد می رسانند. بنابراین، ما معتقدیم که سجع بیشتر از رهگذر نظام لغوی - آوایی پدید می آید تا نظام معنایی - بلاغی. در قرآن، سجع در بهترین وجهش با ساختارهای موازی حاصل می گردد؛ چنان که در این نمونه:

«وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا. وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَّهَا. وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّهَا» (سوره شمس، آیات ۱ تا ۳)، (سوگند به خورشید و پرتو افشانی اش. و سوگند به ماه چون از آن پیروی کند. و سوگند به روز چون روشنش دارد). به قول تنکوک در اینجا «بخش - بخش موزائیک های آوایی داریم» (Tancock 1958:49). [و نمونه دیگر که به صامت ختم می گردد: «وَالْعَصْرِ. إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ. إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَّصَّوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَّصَّوْا بِالصَّبْرِ» (سوره عصر). یا مثال دیگر از سوره ای که تمام ۵ آیه آن سجع دارد و کلمات پایانی آیات مختوم به صامت است، سوره فیل است: «أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ. أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ. وَ أَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ. تَزْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ. فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ»].

هنگامی که قرآن با صدای بلند برای شنونده عرب خوانده شود، سراپا نغمه / نغماتی هماهنگ است، بی کمترین نشانه ای از تنافر یا بدآهنگی: «وَرَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلاً» (مزمّل، آیه ۴)، (و قرآن را شمرده و شیوا بخوان). از نظر پیکتال (Pickthall: 1969:vii) قرآن سمفونی تقلیدناپذیر است. اسد، مترجم دیگر قرآن به زبان انگلیسی، می گوید: «قرآن باید با گوشه ای که همزمان به محتوایی که در نمادگرایی خوش آوای کلمات و جملاتش نهفته است شنیده شود» (Asad 1980:iii). مسئله صرفاً ترجمه قطعه ای موسیقایی نیست، بلکه ترجمه شوق آمیز

ترجمه‌پژوهی قرآنی ۱۱۵ □

لحنی موزون و پیچیده است، که در عین حال صور خیالش را نیز نمایان می‌سازد، همچنین مفاهیم عاطفی و معانی پیوسته به آن را. به این دلیل، سجع که سازه بلاغی و مهم انسجام‌بخش، و ویژگی آغازین متن قرآن است، حفظش در زبان مقصد ناممکن است. به تعبیر دیگر آسان نیست که مترجم هم معنای متن مبدأ را حفظ کند و در عین حال الگوی آهنگین زبان مقصد را هم به بار آورد. در ترجمه متون حساسی مانند قرآن، معنا بر موزونیت غلبه دارد. مثالهای پیشین نشان می‌دهد که «جلوه‌های آوایی» که نیومارک (Newmark 1988:168) به آن اشاره می‌کند، نه در آواهای زبان مقصد قابل جبران و نه قابل جانشینی است. ۳. سجع متوازی. در این نوع سجع، هم تقارن زبان‌شناختی داریم، و هم ساختارهای آوایی، از جمله در این نمونه:

«فِي سِدْرٍ مَّخْضُودٍ وَ طَلْحٍ مَّنْضُودٍ وَ ظِلِّ مَمْدُودٍ»، (سوره واقعه، آیات ۲۸ تا ۳۰)، (در جوار درختان سدر بی‌خار و موزه‌های تو بر تو و سایه گسترده).

یا این نمونه:

«إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ. وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ». (سوره انفطار، آیات ۱۳-۱۴). (بی‌گمان نیکان در ناز و نعمت بهشتی‌اند. و بی‌گمان نافرمانان در آتش دوزخند). در اینجا هم هیچ یک از سجعهای متوازی در ساختار زبان مبدأ، قابل ترجمه در زبان مقصد نیست.

۴. استعاره. استعاره‌های زبان مبدأ محتمل‌تر است که به معنای ساده صرف تبدیل شوند، تا اینکه همتای آنها در زبان مقصد بازآفرینی شود. اینها هدف زیبایی‌شناختی دارند. (Newmark 1988:104)، از جمله در نمونه زیر:

«وَ فِي عَادٍ إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ»، (سوره ذاریات، آیه ۴۱)، (و در مورد عاد، آنگاه که بر آنان بادی سترون فرستادیم). در اینجا استعاره زبان مبدأ یعنی «عقیم» قابل ترجمه نیست و لذا در ترجمه‌ها، از جمله ترجمه پیکتال به کلمات غیر استعاری از جمله devastating (ویرانگر) برگردانده شده است. بدین سان زبان مقصد، عنصر اصلی بلاغی زبان مبدأ را چنان که باید ظاهر نگردانده است.

همچنین در نمونه دیگر:

«وَ آيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُمْ مُظْلِمُونَ»، (سوره یس، آیه ۳۷)، (و برای آنان شب پدیدۀ شگرفی است که روز را از آن جدا می‌سازیم). در اینجا استعاره زبان مبدأ یعنی «نسلخ»

□ ۱۱۶ ترجمان وحی

در زبان مقصد به صورت معادلی غیر استعاری و غیر مؤثر، یعنی withdraw (جداساختن) در ترجمه عبدالله یوسف علی و اسد، و به صورت strip (برکندن) در ترجمه پیکتال (Pickthall 1969:452) ظاهر گردیده است.

البته استعاره‌های زبان مبدأ، گاه قابل بازآفرینی در زبان مقصد است، از جمله در نمونه زیر:

«فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ». (سوره دخان، آیه ۲۹) (و آسمان و زمین برآنان نگرست). که در این مورد ممکن بوده است که برای استعاره زبان مبدأ یعنی «بکت» (نگرست / گریه نکرد) استعاره‌ای معادل در زبان مقصد آورده شود، نظیر shed to tear در ترجمه اسد، و wept در ترجمه پیکتال (1969:511). بدین سان ملاحظه می‌شود که ساخت بلاغی مؤثر حاصل گردیده است.

از سوی دیگر، گاهی بی‌آنکه در زبان مبدأ استعاره یا تعبیر استعاری وجود داشته باشد، مترجم در زبان مقصد بیان استعاری می‌آورد، مانند مورد زیر:

«مَنْ بَعْدَ أَنْ نَزَعَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي». (سوره یوسف، آیه ۱۰۰)، (پس از آنکه شیطان میانه من و برادرانم را برهم زد...) که کلمه / فعل «نزع» در زبان مبدأ که غیر استعاری است، در ترجمه صورت استعاری یافته است؛ یعنی در ترجمه عبدالله یوسف علی spoil the relationship، و در ترجمه اسد Sow enmity آمده است تا معادل در زبان ترجمه، تعبیری مناسب و مؤثر باشد.

۵. کنایه. این ساختار بلاغی در بسیاری از عبارات و تعبیرات قرآنی مشهود است، از جمله:

«إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ». (سوره شوری، آیه ۲۴) (او دانای راز دلهاست). در اینجا تعبیر کنایی «ذات الصدور» در ترجمه اسد، معنا گرایانه به صورت hearts برگردانده شده است. حال آنکه پیکتال (1969:499) ترجمه لفظ گرایانه breasts را برگزیده تا کنایه را به کنایه برگردانده باشد. [چنانکه ملاحظه می‌شود ترجمه فارسی خرمشاهی هم معناگرایانه (دلها) است. و ترجمه «سینه‌ها» هم امکان پذیر است، اما متعارف تر نیست]. همچنین در این مورد: «سَأُصَلِّيهُ سَقَرًا» (سوره مدثر، آیه ۲۶)، (زودا که به دوزخش درآورم). در اینجا کنایه سقر [که در اصل به معنای شدیدالحراره، و لهیب گدازنده خورشید، یا آتش است – لسان العرب] در

ترجمه‌پژوهی قرآنی ۱۱۷ □

ترجمه، به صورت غیر کنایی یعنی «دوزخ» یا در ترجمه پیکتال به صورت Hell-Fire [دوزخ آتشین / آتش دوزخ] برگردانده شده است.

نوع دیگری از کنایه هست که کارکرد مهمی در ساختار بعضی عبارتهای قرآنی دارد، و به آن «الْحِشْمَة» یعنی حسن بیان یا حسن تعبیر گفته می‌شود، از جمله در عبارت زیر:

«هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا فَلَمَّا تَغَشَّاهَا حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِيًّا فَمَرَّتْ بِهِ...» (سوره اعراف، آیه ۱۸۹). (او کسی است که شما را از تنی یگانه آفرید و همسرش را از او پدید آورد تا در کنار او آرام گیرد؛ و چون [آدم] با او [حوّا] آمیزش کرد، باری سبک گرفت و با آن آسان به سر می‌برد...). در اینجا کلمه کنایی «تغشّی» که به معنای «داشتن آمیزش جنسی» است، کارکرد «حسن تعبیر» دارد. بدون این کلمه، متن قرآنی، بافت بلاغی نخواهد داشت. باری، در زبان مقصد کنایه‌ای که به قصد عفت کلام و حسن تعبیر آمده به این صورتهای در ترجمه‌ها ظاهر گردیده است. عبدالله یوسف علی به صورت united (یگانه گردید/گردیدند)، پیکتال به صورت cover پوشانید / پوشانیدند، یعنی he covered her (او / آدم، وی / حوّا را پوشانید / پوشش داد، و اسد (1980:233) به صورت embrace / یا he has embraced her (او / آدم، وی / حوّا را در آغوش گرفت) آورده‌اند و اینها کوششهایی است که برای حفظ یا تقلید حسن تعبیر قرآنی به کار برده‌اند [در اینجا مؤلف این کوششها را با صفت desparate (از ناچاری) یاد کرده است. ولی این داوری درست نیست و هر سه تعبیر، هر یک به نوعی مقبول است].

نمونه جذاب دیگر که مترجمان نتوانسته‌اند تعبیر کنایی زبان مبدأ را که همچنان کارکرد حسن تعبیر و عفت کلام دارد در زبان مقصد برگردانند در عبارتی از سوره یوسف است:

«هَيْتَ لَكَ» (سوره یوسف، آیه ۲۳)، [زلیخا که در صدد کامجویی از یوسف بود، تمهیدی اندیشید و خانه را خلوت کرد و درها را بست و به یوسف گفت: [بیا پیش من (یعنی من برای تو آماده‌ام) معنای ساده این تعبیر این است که بیا و از من کامجویی کن. عبدالله یوسف علی (Ali 1983:558) در ترجمه چنین تعبیری آورده است: اینک پیش بیا ای محبوب من. پیکتال (1969:238) بسیار تحت اللفظی ترجمه کرده است: بیا!؛ و اسد (Asad 1980:340) این گونه آورده است: تو فرا پیش من آی. این کوششها به این واقعیت اشاره دارد که در فرهنگهایی مانند فرهنگ عربی به قول گرایس (Grice) «مؤدّب باش» (Grice 1975) فی الواقع بر همه

کاری و پندی مقدم است. در سیاق بعضی ترجمه‌ها، نظیر نمونه‌های پیشگفته، مؤدب بودن می‌تواند مهم‌تر از دقیق بودن باشد. رعایت آن حکم اخلاقی و تقدم آن در فرهنگ عربی و سایر فرهنگها، تصمیم‌گیری‌های هوشمندانه‌ای را که در جریان ترجمه گرفته شده، روشن می‌سازد، و در غیر این صورت هر بدیل دیگر، نابسامان، و غیرمسئولانه می‌نماید. (Baker 1992:233-5). همچنان در ترجمه کنایه یا تعبیرات کنایی است که ما در برگرداندن معانی نهفته در نص قرآنی، ضعف تألیف (misrepresentation) می‌بینیم. به این نمونه، یعنی آیه ۶۵ از سوره حج توجه فرمایید.

«وَ يُمَسِّكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ» (و او [اجرام] آسمانی را نگاه می‌دارد که بر زمین نیفتد).

[ترجمه فارسی از] ترجمه عبدالله یوسف علی چنین است: او آسمان (باران) را از ریختن [بی‌اندازه] بر زمین نگاه می‌دارد.

ترجمه اسد: و چنین است که او اجرام آسمانی را (در مدارهایشان) نگاه می‌دارد.

ترجمه بیکتال: او آسمان را از اینکه بر زمین افتد، نگاه می‌دارد.

یوسف علی در ترجمه‌اش السماء / آسمان را با افزوده تفسیری «باران» برگردانده است. و چنان که ملاحظه می‌شود؛ اسد به قرینه حال و محل مراد از آسمان را «اجرام آسمانی» گرفته است. ولی بیکتال سماء را به sky (آسمان) بدون افزود و کاست برگردانده که ترجمه‌ای است لفظ‌گرایانه بی‌آنکه حق کنایه را به جای آورده باشد.

اینها نمونه‌هایی است که به خوبی نشان می‌دهد که در عمل ترجمه، به ویژه ترجمه قرآن، زمینه موقعیت باید ملحوظ گردد.

۶. نام آوا (اسم صوت). این گونه کلمات در قرآن نمونه بسیاری دارد؛ از جمله: «فَإِذَا جَاءَتِ الصُّحُفُ» (سوره عبس، آیه ۳۳)، «آنگاه چون بانگ گوش‌فرسا درآید». در اغلب ترجمه‌های انگلیسی از جمله ترجمه یوسف علی، نام آوا «الصُّحُفُ» به صورت کلمه‌ای عادی یعنی deafening noise (صدای کرکننده) برگردانده شده که ارزش بلاغی ندارد. همچنین در مورد دیگر:

«لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا»، (سوره انبیاء، آیه ۱۰۲)، «آواز آن را نشنوند». به صورت «کمترین صدایی» ترجمه شده که نام آوا / اسم صوت نیست. بدین سان بافت بلاغی زبان مقصد، با

ترجمه‌پژوهی قرآنی ۱۱۹ □

آنچه در زبان اصلی هست، همسان نیست.

۷. جناس. این گونه کاربرد، در قرآن به ندرت دیده می‌شود، ولی نمونه‌هایی دارد. از

جمله:

«وَجُودٌ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ. اِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ» (سوره قیامت، آیات ۲۲-۲۳)، (در چنین روز، چهره‌هایی تازه و خرم باشد. به سوی پروردگار خویش نگران). چنان که ملاحظه می‌شود کلمات جناس‌دار متن اصلی، یعنی ناصرة / ناظرة، نمی‌تواند به صورت جناس در ترجمه ظاهر گردد. البته امکان آن منتفی نیست؛ چنان که در ترجمه عبارت قرآنی زیر:

«وَايَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ»، (سوره روم، آیه ۵۵).

در این مورد، در کلمات «السَّاعَةُ / سَاعَةٌ» در فارسی نمی‌توان جناس تام را ظاهر گرداند و ترجمه عبارت قرآنی این گونه است: و روزی که قیامت برپا شود، گناهکاران سوگند خورند که [در دنیا یا گور] جز ساعتی درنگ نکرده‌اند.

اما در ترجمه انگلیسی از آنجا که «السَّاعَةُ» را به Hour (با حرف آغازین بزرگ) و «ساعة» را به hour (با حرف آغازین کوچک) می‌توان آورد، از جمله در ترجمه پیکتال این جناس برقرار گردیده است. [ایرادی که بر این ترجمه وارد است این است که Hour در زبان انگلیسی به معنای «قیامت» نیست. مگر آنکه ظاهرگرایانه و گرته‌بردارانه با loan (translation) آن را از عربی به انگلیسی درآورند].

